

دولت فقر^۱ (مفهوم فقر در زبان اهل معرفت)*

دکتر محمود عابدی**

چکیده

فقر (ناداری، درویشی) هم زاد آدمی است و به جاست اگر آن را از عناصر محوری و کلمات کلیدی تصوّف و عرفان بدانند. در تاریخ تصوّف اسلامی، متنی را نمی‌یابید مگر که بخشی از آن به توضیح و تبیین فقر اختصاص یافته باشد. این فقر زبان زد اهل تصوّف، کلمه‌ای قرآنی است و مانند «فقرا» که در کلام الهی به وجوه متفاوت وارد است، در لسان تصوّف معانی گونه‌گون یافته است. در نخستین متون صوفیانه فارسی، شرح تعریف مستملی بخاری و کشف‌المحجوب هجویری، گاهی از آن به فقر اضطراری و فقر اختیاری تعبیر می‌شود، اما غالباً در نظام فکری مؤلفان صوفیه، مانند شاعران عارف، آن مقام دیریابی است که با فنا در می‌آمیزد و رسیدن به آن در گرو گذار از مقامات بسیار است.

بیش تر مشایخ، فقر را به عنوان کلمه‌ای که مفهوم آن بدیل تصوّف است،

** صورت ویراسته سخنرانی نگارنده است در دومین همایش بزرگداشت عبدالباقی گولپینارلی که در سال جاری در کتابخانه بایزید استانبول ایراد شد و امید است که روزی تکمیل شده آن به خواننده محترم تقدیم شود.

** استاد دانشگاه تربیت معلّم.

می‌شناخته‌اند و آن را در خور توضیح می‌دیده‌اند. از گویندگان نام‌بردار فارسی‌زبان، سنایی، عطار و مولوی نیز سخنان، تمثیل‌ها و حکایت‌هایی در کشف حقیقت فقر در دست است؛ اما در این میان، سخنان مولانا حکایت دیگری دارد. از آن‌هاست حکایتی که در پیچ و خم آن اسرار گوناگونی مندرج است و از جمله آن اسرار، سرّ فقر است، فقری که فناست و سرمایه بازگشت به اصل خویش. این حکایت، حکایت طوطی و بازرگان است.

کلیدواژه: فقر، تصوّف، شعر مولوی، حکایت طوطی و بازرگان.

در این سخن کوتاه، می‌خواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که «آیا مفهوم فقر در اندیشه شاعرانی مانند سنایی، عطار و مولوی تفاوت دارد؟» طرح مسأله و رسیدن به جواب آن به مقدمه‌ای نیازمند است.

در تاریخ تصوّف اسلامی بیش‌تر کلماتی که به مرور زمان سلسله مفاهیم و مصطلحات صوفیه را ساخته‌اند، سرچشمه قرآنی دارند. دلالت این نوع کلمات در ضمن آیات قرآن کریم هم، غالباً افزون بر معنی لغوی آن‌هاست، و از این رو وقتی در حوزه‌ای بیرون از حریم کلام وحی به کار رفته‌اند، دریافت مفهوم روشن و متمایز آن‌ها، به تناسب حال گوینده و شنونده، بحث‌هایی را اقتضا می‌کرده است، به خصوص در قلمرو تصوف و عالم صوفیان که معمولاً معنایی بیش از معنی متعارف، از آن‌ها اراده می‌شده است. اصطلاح «فقر»، در این مورد نمونه روشنی است. به همین دلیل بسیاری از مؤلفان صوفیه، از دیرباز، یعنی از همان دوره‌های نخستین، شرح و توضیح، و احیاناً تعریف کلمات متداول در زبان قوم را، که به تدریج مصطلحات صوفیه نامیده شده‌اند، لازم دیده‌اند و ضبط سخنان متنوع و متعدد مشایخ را ضروری شناخته‌اند. مجموعه دل‌انگیزی که امروز، ما از این نوع اقوال داریم، در پاسخ به احساس چنان ضرورتی است.

فقر در متون صوفیه

فقر از کلمات کلیدی و مفاهیم محوری تصوف و عرفان است. در مجموعه آثار صوفیه، تقریباً، هیچ اثری را نمی‌یابید مگر آن که بخشی از آن به فقر و فقیر و تفاوت

آن‌ها با غنا و غنی اختصاص یافته باشد. اغلب مؤلفان صوفیه مانند ابونصر سراج طوسی، ابوالقاسم قشیری و ابوالحسن هجویری، در طرح موضوع فقر، این آیه شریفه را پیش درآمد سخن خود قرار داده‌اند:

﴿... للفقراء الذين أحصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضرباً في الأرض يحسبهم الجاهل أغنياء من التعفف﴾ (بقره، ۲۷۳).^۳

آن‌گاه در عظمت مقام فقر، و در تأیید و توضیح آن از احوال بعضی از یاران رسول اکرم (ص)، سخنانی آورده‌اند. توجه به معنی روشن آیه کریمه، نشان می‌دهد که مراد از «فقر» همان معنی لغوی آن، یعنی «درویشی و ناداری» است. هجویری در این جاست که فقر را به اختیاری و اضطراری تقسیم می‌کند و نوع اختیاری آن را که فقر اولیای خداست، بر دیگری ترجیح می‌دهد؛ اما به سائقه توجه خاطر او به فقر ذاتی (و به سخن قشیری در لطائف الاشارات^۴: فقر خلقی) است که در تصحیح و تکمیل سخن خود، آن را «فقر الی الله» می‌داند، فقری که از آیه ۱۵ سوره فاطر دریافت شده است:^۵

﴿يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغني الحميد﴾.^۶

این دوگانگی معنی فقر، در سخنان قشیری و اقوالی که از مشایخ آورده است، هم پیداست. به این دو عبارت که از ترجمه رساله قشیریه (ص ۴۵۵ و ۴۶۰) نقل می‌شود و از گویندگانی است که سال‌ها پیش از قشیری (م: ۴۶۵) می‌زیسته‌اند، توجه کنید:

ابراهیم ادهم گفت: «ما درویشی جستیم، توانگری ما را پیش آمد، و مردمان توانگری جستند، ایشان را درویشی پیش آمد.

*

منصور مغربی می‌گوید: ابوسهل خشاب کبیر گفت مرا: «فقرٌ و ذُلٌّ». گفتم که «فقرٌ و عَزٌّ». گفت: «فقرٌ و ثری». گفتم: «نه، که فقرٌ و عرشٌ».

این دو نمونه، که به سبب تنگی مجال به آن بسنده کرده‌ایم، کافی است که نشان دهد، از همان روزهای نخست فراهم آمدن معارف صوفیه، فقر، به عنوان مفهومی خاص، معنایی دیگر، حتی برتر از «عدم املاک»، «ترک تعلق» یا «صبر بر درویشی» و «خوف از فقر» داشته است و چه بسا، آن را معادل تصوف و محبت و «ترک اختیار محب در اثبات اختیار حبیب»^۷ می‌دانسته‌اند.

فقر در زبان شاعران عارف

معنی خاص فقر، در شعر شاعران اهل معرفت و نمایندگان بزرگ تصوف و عرفان در

زبان فارسی، مانند سنایی، عطار و مولوی آشکارتر است. در زبان اینان، فقر برای سالکان راه و اولیای خدا مقام دیرپایی است که رسیدن به آن، در گرو عنایت و توفیق حق و سیر در مراتب و گذار از مقامات بسیار است. در این مقام، فقر عین فناست، و حتی اگر کسی آن را از نوع طلب هم بداند، طلبی است که «انبیا - علیهم السلام - با جماعتی از سالکان» نمایندۀ آنند و «سر ایشان ابراهیم خلیل و موسی کلیم بودند، صلوات الله علیهما»، و «این طلب را فقر خوانند، اولش الفقر فخری باشد، [و] به اصطلاحی دیگر فنا خوانند. انتهای او آن باشد که اذا تم الفقر فهو الله، نقد وقت شود».^۸

سنایی که شعر فارسی را به ساحت‌های بی‌کران و حال و هوای تازه عرفان برد، در شرح «صریح» این «طلب» که مقدمه سپردن راه حق و سیر و عروج از عبودیت تا حضرت الوهیت است، سخن‌هایی دارد و از جمله در آن چه بیان مراتب توحید، سیر از افعال به صفات و از آن تا مقام معرفت حق و وصول به کمال نیاز (فقر) است، می‌گوید:

چيست اين راه را نشان و دليل	اين نشان از کلیم پرس و خلیل ^۹
ور ز من پرسى ای برادر هم	باز گویم صریح نی مبهم...
رفتن از منزل سخن کوشان	بر نشستن به صدر خاموشان
رفتن از فعل حق سوی صفتش	وز صفت زی مقام معرفتش
آن گه از معرفت به عالم راز	پس رسیدن به آستان نیاز
پس از او حق نیاز بستاند	چون نیازش نماند حق ماند ^{۱۰}

پس از سنایی، عطار هم، در باب فقر، سخنان گوناگونی دارد، که هر یک در جای خود در خور بحث و تأمل است؛ اما به طور کلی سخن او نیز، مانند سنایی در تبیین نظری مفهوم فقری است که سالک پس از طی مراتب، در می‌یابد. در یکی از سخنان او، فقر عین بی‌سرمایگی است؛ اما آن بی‌سرمایگی (نیاز) که عین همسایگی حق (بی‌نیازی ابدی از غیر) است:

فقر اگرچه محض بی‌سرمایگی است	با خدای خویشتن هم‌سایگی است
این چه بی‌سرمایگی باشد که هست	تا ابد هر دو جهانش زیردست
چون به چیزی سر فرو نارد فقیر	پس ز بی‌سرمایگی نبود گزیر ^{۱۱}

در منطق الطیر، در نهایت وادی‌های هفت‌گانه، فقر و فنا در هم می‌آمیزد، و این پیوستن فقر و فنا یا «برنشستن به صدر خاموشان»، صورت دیگری از همان قول سنایی است:

بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود این جا سخن گفتن روا

عین وادی فراموشی بود گنگی و کزّی و بی‌هوشی بود
صد هزاران سایه جاوید تو گم شده بینی ز یک خورشید تو^{۱۲}
سخنان دیگر عطار در باب فقر، هم در جای خود شنیدنی است؛ اما به اقتضای
کوتاهی فرصت باید آن را به مجال دیگری وا گذاشت.

در این میان سخنان مولانا در فقر، آسان‌یاب کردن حقیقتی متعالی برای فهم‌های
عادی و با صورتی کاملاً عینی و عملی است، و به راستی حکایت دیگری دارد. به
خوبی می‌توان آن را دید و آموخت. در مثنوی معنوی، مواضع متعددی هست که به
گونه‌های متفاوت در آن‌ها به فقر و نیاز پرداخته شده است؛ اما گویاتر از همه، و مورد
نظر ما حکایتی است که در مطاوی آن، اسرار و حکمت‌های گونه‌گون در پیچیده است،
در عین این که ماده اصلی آن فقر است. فقری که به «مردن» و «رستن از خود» تعبیر
می‌شود؛ مردنی که طالب حیات روحانی^{۱۳} به ضرورت باید آن را تجربه کند؛ از خود
بمیرد و با زندگانی دیگر، خود دولت پاینده شود.

ای خنک آن مرد کز خود رسته شد * در وجود زنده‌ای پیوسته شد^{۱۴}
این بیت از پیش‌درآمد حکایت طوطی و بازرگان است که در دفتر اول مثنوی، (و بر
طبق مثنوی مصحح نیکلسن) در ضمن ابیات ۱۵۴۷-۱۹۱۲ و در طی ۳۶۵ بیت گزارش
شده است^{۱۵} و خلاصه آن چنین است:

بازرگانی طوطی زیبایی در قفس داشت. اتفاقاً تصمیم گرفت [به قصد
تجارت (= تحصیل سود)] به هندوستان سفر کند. کریمانه [و برخلاف قاعده
سودخواهی] از غلام و کنیز خود خواست که هرچه می‌خواهند بگویند تا
برایشان به ارمغان بیاورد. هر یک از آن‌ها چیزی گفتند. اما طوطی [، برخلاف
دیگران] درخواست که پیام اشتیاق او را به طوطیان هند ببرد و گرفتاری او را
از قضای آسمانی برای آن‌ها بگوید و یاری و راه رهایی بجوید. بازرگان به هند
رفت و کارها را به خوبی انجام داد و سرانجام به سراغ طوطیان رفت؛ اما وقتی
پیام را به طوطیان گفت، یکی از آن‌ها به خود لرزید و افتاد و مرد. بازرگان
متأسف از این واقعه به شهر خود بازگشت. وقتی هدایا را تقسیم کرد، طوطی
زندانی هم نتیجه پیغام خود را درخواست و چون گزارش ماجرا را از بازرگان
شنید، آن هم افتاد و مرد. بازرگان متحیر و اندوه زده طوطی را از قفس بیرون
انداخت، و بدین ترتیب آن طوطی زیبا با این پیام عملی از زندان بازرگان
رهاپی یافت.

آشنایان مثنوی، عموماً، از مجموعه زیبایی‌های معنایی و لفظی این داستان آگاهی دارند و چه بسا بدانند که شارحان مثنوی از آنقروی تا عبدالباقی گلپینارلی در باب آن سخن گفته‌اند و از همه بیش‌تر و جامع‌تر استاد فروزانفر، سابقه، عناصر اصلی حکایت و مقاصد عمده گوینده را باز نموده است؛ اما هیچ یک از آن بزرگان به هسته مرکزی آن، یعنی مردن (= فقر)، تأکید خاص نفرموده است.

گزارش مولانا در این حکایت، و در بیان حقیقت و صورت فقر، نه تنها پرداخت امری ذهنی و مفهومی انتزاعی نیست، بلکه چنان زنده و محسوس و چنان عام و پویا و جاری است که هر صاحب‌دلی می‌تواند با نگاهی جست‌وجوگر در جمع پیرامونیان خود، نمونه‌ای از «طوطی» مفتون شهرت را شناسایی و تماشا کند.

چنان که بسیاری از حاضران محترم می‌دانند، قایمه این حکایت و درون‌مایه اصلی آن، رستن و رهایی از جاذبه شهرت و آفت‌های گوناگون آن^{۱۶} [= استغراق در فقر] است، آن نوع رهایی که به سخن مولانا، «انبیا، روح‌هایی از قفس رسته»، مانند «خلیل و کلیم» (ع)، مخاطبان خود را با ندای برآمده از حقیقت دین، به آن دعوت می‌کنند و می‌گویند:

مرغ کو اندر قفس زندانی است	می‌نجوید رستن از نادانی است
روح‌هایی کز قفس‌ها رسته‌اند	انبیای رهبر شایسته‌اند
از برون آوازشان آید ز دین	که ره رستن تو را این است هین
ما بدین رستیم زین تنگین قفس	جز که این ره نیست چاره این قفس
خویش را رنجور سازی زار زار	تا تو را بیرون کنند از اشتهار
که اشتهار خلق بند محکم است	در ره این از بند آهن کی کم است؟ ^{۱۷}
فلسفه این انذار و تحذیر و ضرورت این پرهیز و گریز از آفات، با کمال ظرافت و با شواهدی در دسترس تجربه، چنین بیان می‌شود:	

دانه باشی مرغکانت برچندند	غنچه باشی کودکانت برکنند
دانه پنهان کن به کلی دام شو	غنچه پنهان کن گیاه بام شو
هر که داد او حسن خود را در مزاد	صد قضای بد سوی او رو نهاد ^{۱۸}
حیله‌ها و خشم‌ها و رشک‌ها	بر سرش ریزد چو آب از مشک‌ها
دشمنان او را ز غیرت می‌درند	دوستان هم روزگارش می‌برند ^{۱۹}
بنابراین جان مشتاقی که در طلب همت بسته است، فارغ از مدح و ذم این و آن، قدم	

استوار در راه دارد و از حجاب وقت سوز عادت‌ها رهایی می‌جوید، جز به او نمی‌اندیشد:

گفت مجنون گر همه روی زمین
من نخواهم آفرین هیچ کس
خوش‌تر از صد مدح یک دشنام او
این جاست که حقیقت پنهان فقر، فقر الی الله، پس از حصول بی‌نیازی از غیر روی می‌نماید و دریچه پرواز به هندوستان ازل را می‌گشاید:

معنی مردن ز طوطی بد نیاز
تا دم عیسی تو را زنده کند
در نیاز و فقر خود را مرده ساز
هم‌چو خویشت خوب و فرخنده کند

*

و خوش‌گفت خواجه شیراز که گفت:
گدایی در میخانه طرفه اکسیری است
گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد^{۲۱}

پی‌نوشت‌ها

۱. حافظ (دیوان / ۱۲۲):
۲. ر.ک: اللع / ۴۷؛ الرساله / ۴۵۲؛ کشف المحجوب / ۲۹.
۳. درویشان راست آن صدقات و زکات، آن درویشان که از خان و مان و فرزندان باز داشته مانده‌اند در سبیل خدا، نمی‌توانند بازرگانی را و روزی جستن را در زمین رفتن، کسی که ایشان را شناسد پندارد که ایشان بی‌نیازند، از آن که نیاز پیدا نکنند و از مردمان چیزی نخواهند. کشف الاسرار / ۱ / ۷۳۹-۷۴۰.
۴. لطائف الاشارات / ۳ / ۱۹۸؛ و نیز رک: کشف الاسرار / ۸ / ۱۸۰ و ۵۸ / ۱۰.
۵. کشف المحجوب / ۳۰-۳۱.
۶. ای مردمان! شما درویشانید و با نیاز فرا الله، و الله اوست آن بی‌نیاز نکونام ستوده. کشف الاسرار / ۸ / ۱۷۰.
۷. رک: کشف المحجوب / ۴۵۲.
۸. تمهیدات عین‌القضات / ۲۰.
۹. اشاره همسان سنایی و عین‌القضات به کلیم و خلیل (ع) قابل توجه است.
۱۰. حدیقه / ۱۱۲-۱۱۳.
۱۱. مصیبت‌نامه / ۳۱۲.
۱۲. منطق الطیر / ۲۴۶.
۱۳. این حیات روحانی همان است که در زبان بعضی از مولفان قرن پنجم و ششم به «زندگانی» و پس از آن در شعر عرفانی، از جمله شعر مولوی، به «عیش» تعبیر می‌شود.

۱۴. مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۳۵.
۱۵. در مثنوی، حکایت در ذیل این عنوان آمده است: «در سرّ آن که من اراد آن یجلس مع الله، فلیجلس مع اهل التصوّف».
۱۶. مولوی خود روزی گفته بود «زهی راست می فرمود حضرت مصطفای ما که الشّهرة آفة و راحة فی الخمول». رک: شرح مثنوی شریف / ۷۳۲.
۱۷. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۵۴۴-۱۵۴۶ (پیش درآمد داستان طوطی و بازرگان).
۱۸. به یاد آوریم که طوطی خود، به حکم قضا به دام قفس افتاده بود:
- گفت آن طوطی که آن جا طوطیان چون ببینی کن ز حال ما بیان
کان فلان طوطی که مشتاق شماس از قضای آسمان در حبس ماست
۱۹. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۸۳۳-۱۸۳۷.
۲۰. منطق الطیر / ۲۵۶.
۲۱. دیوان حافظ / ۲۹۰.

منابع

۱. الرسالة القشیریة: ابوالقاسم قشیری نیشابوری، با تحقیق عبدالحلیم محمود و محمود بن الشریف، مصر ۱۹۸۹/۱۴۰۹.
۲. اللع فی التصوف: ابونصر سراج طوسی، انتشارات جهان، تهران (از روی چاپ نیکلسن)، بی تا.
۳. ترجمه رساله قشیریة: ابوعلی عثمانی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۴. تمهیدات: عین القضاة همدانی، به تصحیح عفیف عسیران، کتابخانه منوچهری، چاپ سوم، ۱۳۷۰.
۵. حدیقة الحقیقه: سنایی غزنوی، با تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۶. دیوان حافظ: به تصحیح پرویز ناتل خانلری، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۷. شرح مثنوی شریف: بدیع الزمان فروزانفر، تهران، زوار، بی تا.
۸. کشف الاسرار و غده الابرار: رشیدالدین میبیدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۱.
۹. کشف المحجوب: ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، به تصحیح محمود عابدی، انتشارات سروش، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
۱۰. لطایف الاشارات: ابوالقاسم قشیری، به تصحیح ابراهیم بسیونی، مصر، چاپ دوم، ۱۹۸۱.
۱۱. مثنوی معنوی: جلال الدین مولوی، با تصحیح نیکلسن، انتشارات مولی، ۱۳۶۰.
۱۲. مصیبت نامه: فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام نورانی وصال، زوار، ۱۳۵۶.
۱۳. منطق الطیر: فریدالدین عطار، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، ۱۳۸۳.